

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره پیاپی ۴۸، بهار ۱۴۰۰، صص ۱۷۱ تا ۱۹۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۱۹، تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۶

(مقاله پژوهشی)

چهره‌شناسی و چهره‌پردازی شخصیت در حکایت‌های گلستان سعدی

دکتر ابراهیم ظاهری عبدوند^۱، دکتر پرستو کریمی^۲



چکیده

چهره‌شناسی و چهره‌پردازی، از جمله موضوع‌های مهم در آثار سعدی است که با شناخت آن‌ها، می‌توان به دیدگاه این اندیشمند، درباره چگونگی شناخت انسان پی برد. هدف در این پژوهش نیز بررسی این موضوع در حکایت‌هایی از گلستان، با روش توصیفی-تحلیلی (کتابخانه‌ای) است. چهره‌شناسی از نظر فلسفی، عرفانی، عاشقانه و تعلیمی، چهره‌پردازی فیزیکی، پوششی و روانشناختی و اهمیت هر کدام در دیدگاه سعدی، از جمله موضوع‌های بررسی شده در این پژوهش هستند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد از نظر سعدی، چهره‌شناسی یا فراست، به معنی پی بردن به درون شخصیت از طریق کنش‌ها یا ارتباطات غیرکلامی است. از نظر چهره‌پردازی، در حکایت‌های گلستان، شخصیت‌ها، سه چهره فیزیکی، پوششی و روانشناختی دارند که هر کدامشان در موقعیتی، مهم ارزیابی شده است. چهره‌پردازی پوششی و فیزیکی، جایگاه اجتماعی و فرهنگی شخصیت‌ها و شیوه ارزشیابی از آنان را نشان می‌دهند و از طریق چهره‌پردازی روانشناختی، درون شخصیت‌ها نشان داده شده است. از نظر کارکرد و انتقال درونمایه، سعدی از طریق افعالی مانند بایستن، شایستن، توانستن و خواستن، چهره روانشناختی شخصیت‌ها را به صورت غیرمستقیم برای خواننده برملا کرده و با ایجاد ارتباط عاطفی، احساس تنفر یا تحسین‌شان را برانگیخته و بدین ترتیب، شیوه تفکر آنان را درباره موضوع مورد نظر خود جهت‌دهی کرده است.

واژه‌های کلیدی: گلستان سعدی، شخصیت، چهره‌شناسی، چهره‌پردازی، انسان‌شناسی.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. (نویسنده مسؤول) Zaheri_1388@yahoo.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. parastou_karimi@yahoo.com

مقدمه

از دغدغه‌های مهم متفکران در دوره‌های مختلف، شناخت انسان، به ویژه پی بردن به ویژگی‌های درون او بوده و این‌که بین ویژگی‌های جسمانی و ظاهری فرد با خصلت‌های درونی وی چه ارتباطی است و برای شناخت یک فرد، کدام جنبه وجودی او اهمیت بیشتری دارد. سعدی از جمله اندیشمندانی است که با دیدگاهی روانشناختی، جامعه‌شناختی و مبتنی بر دین‌پژوهشی، به این مسأله پرداخته است. وی در قالب حکایت‌ها در آثارش، به‌خصوص در گلستان، ضمن نقد گفتمان‌های مختلف در این باره مانند نگرش فلسفی، عرفانی و عاشقانه، نگرش تعلیمی خود را بیان کرده است.

در حکایت‌های گلستان، سعدی به ابعاد مختلف شخصیت‌ها مانند چهره جسمانی، پوششی، روانشناختی و زندگی‌نامه‌ای‌شان پرداخته و بیان کرده است که برای شناخت هر شخصیت، هم به چهره بیرونی (ویژگی‌های جسمانی و پوششی) و هم به چهره درونی (ویژگی‌های روانشناختی) آنان باید توجه داشت. سعدی، براساس موقعیت‌های مختلف و نتایج عمل شخصیت‌ها، هر یک از این چهره‌ها را ارزیابی کرده و به نقش آن‌ها در شناخت انسان پرداخته است که در این پژوهش، به بررسی این موضوع، یعنی چهره‌شناسی و چهره‌پردازی شخصیت در حکایت‌های گلستان پرداخته و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود:

- ۱- از نظر سعدی، براساس موضوع چهره‌شناسی، چه رابطه‌ای بین روان با جسم و ظاهر انسان هست؟ و این نگرش در آموزه‌های تعلیمی سعدی چه تأثیری دارد؟
- ۲- در حکایت‌های گلستان، چهره‌پردازی فیزیکی، پوششی و روانشناختی، چه جایگاهی دارد؟ ارزش به کدامیک از آن‌ها داده شده است؟ کارکردشان چیست؟ و چگونه در انتقال درونمایه‌های اخلاقی مؤثر هستند؟

پیشینه پژوهش

تاکنون در هیچ اثری چهره‌پردازی و چهره‌شناسی شخصیت‌های حکایت‌های گلستان و نگرش سعدی در این زمینه به صورت کامل بررسی نشده و تنها در برخی آثار، اشاره‌های به این مسأله شده است: چنان‌که در کتاب «آن سوی چهره‌ها» ناصرالدین صاحب‌زمانی، درباره شاخص‌های شخصیت در آثار سعدی، نوشته است که از نظر سعدی شخصیت سه

بعد، روانی، جسمانی و پوششی دارد که از همه مهمتر، بعد نخستین است (ر.ک: صاحب الزمانی، ۱۳۷۸: ۵۰). همان‌گونه که نشان داده خواهد شد، سعدی براساس موقعیت‌ها و نتایج اخلاقی، ابعاد مختلف شخصیت را ارزش‌گذاری می‌کند و بر خلاف نظر این نویسنده، سعدی در هر موقعیت و فضایی ارزش را به یکی از ابعاد می‌دهد. در مقاله «ارتباطات غیرکلامی در گلستان سعدی»، نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که سعدی از زبان بدن به خصوص چهره، اصوات، نگاه، خنده و گریه استفاده کرده است (ر.ک: محمودی و عبدی، ۱۳۹۵: ۱۴۵-۱۴۰). اما به ارتباط این موضوع با علم فراست در حکایت‌های گلستان، توجه نشده است. در مقاله «بررسی گلستان سعدی با تکیه بر یافته‌های روان تحلیل‌گری» نویسندگان، به مبحث مزاج‌شناسی خود سعدی پرداخته‌اند نه اندیشه سعدی در این رابطه (ر.ک: رحمانی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

موضوع مقاله «تحلیل شخصیت در آثار سعدی و تطبیق آن با روان‌شناسی شناختی کلی» نیز شناخت انسان است؛ این‌که ماهیت وجودی انسان مبتنی بر اصل دوگانه نیک و بد و شناخت انسان نیز تنها از طریق توجه به این اصل میسر است (ر.ک: جوکار و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۱). رقیه شنبه‌ای در مقاله «شخصیت و شگردهای شخصیت‌پردازی در گلستان» به این نتیجه رسیده است که شخصیت‌های گلستان از قشرهای مختلف جامعه هستند. سعدی در شخصیت‌پردازی، بیشتر به ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی آنان توجه و با توجه کردن به روحيات شخصیت‌ها و ماجراهای آنان، شخصیت‌های واقعی خلق کرده است (ر.ک: شنبه‌ای، ۱۳۸۹: ۳۳۹).

روش پژوهش

این مقاله بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی، زیرمجموعه روش کتابخانه‌ای فراهم شده است.

مبنای پژوهش

چهره‌شناسی (قیافه‌شناسی یا فراست)، یعنی پی بردن به ویژگی‌های روانی افراد از طریق چهره و دیگر اعضای بدن. «قیافه‌شناسی، عبارت است از کشف شخصیت، هوش و توانایی‌های یک شخص، براساس ویژگی‌های صورت» (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶: ۴۶۱). شخصیت‌های

مختلف با نگرش‌هایی متفاوت به این موضوع توجه نشان داده‌اند؛ چنان‌که در علم روانشناسی و پزشکی، دربارهٔ رابطهٔ بین ویژگی‌های جسمانی و روانی افراد، یک نظر این بوده که ویژگی‌های جسمانی، نشان‌دهندهٔ خلیقات و حالات روحی آنان است: «صفات جسمانی از مفاهیم پایداری هستند که طی تاریخ بشر، مترادف با مفهوم شخصیت به کار گرفته شده‌اند. از دیرباز، عقیده بر این بوده است که افراد چاق، آدم‌هایی خوش مشرب و شاد، افراد لاغر، مردمانی خجالتی، مضطرب و عصبی؛ اشخاص قوی بنیه و ورزشکار، افرادی دارای روحیهٔ سالم هستند» (شاملو، ۱۳۸۸: ۱۸۵). افرادی مانند بقراط، سقراط، ابن‌سینا، غزالی، حکیم میسری و شمس‌الدین آملی، معتقد بودند که بین ویژگی‌های جسمانی افراد و حالت‌های روانی آنان پیوندی وجود دارد. امروزه نیز در مکتب سرشتی در روانشناسی، شخصیت‌هایی مانند کِرچمر و سِلدن نیز معتقد هستند که بین ویژگی‌های جسمانی افراد با واکنش‌ها و رفتارهای آنان نوعی پیوستگی دیده می‌شود (ر.ک: کریمی، ۱۳۸۹: ۱۲۴-۱۲۰). در مقابل، افرادی مانند افلاطون و بسیاری از فلاسفهٔ اسلامی، دربارهٔ رابطهٔ بین روان و تن به پیوند عرضی اعتقاد دارند: «زیرا نفس و بدن از نگاه افلاطون، دو حقیقت و جوهر و ماهیت متفاوت و مستقل و جدای از یکدیگر می‌باشند. اکثر فلاسفهٔ اسلامی از همین نظریه پیروی کرده‌اند» (حجتی، ۱۳۶۹: ۲۰۷)؛ بنابراین از نظر آنان، از طریق ویژگی‌های جسمانی انسان‌ها، نمی‌توان به شناخت درونشان دست یافت.

مسألهٔ چهره‌پردازی نیز در عرصهٔ ادبیات مطرح و شامل بررسی جنبه‌های مختلف شخصیت داستانی مانند خصوصیات فیزیکی، روانشناختی، پوششی و زندگی‌نامه‌ای است. در بررسی شخصیت‌های داستانی و مسألهٔ چهره‌پردازی، گروهی به این موضوع توجه نشان نداده، شخصیت را در کنش‌هایشان خلاصه کرده یا این‌که کمتر به چهره‌پردازی پرداخته‌اند؛ چنان‌که پراپ (Propp)، براساس توجه به کنش‌ها، هفت کنشگر یا نقش شخصیتی (شخصیت شریک، اعزام‌کننده، یاری‌گر، قهرمان، قهرمان‌دروغین، اعطاکننده و شاهزاده خانم) را در قصه‌ها شناسایی کرد. گرماس (Gremas)، تعداد کنشگران را به شش کنشگر (فرستنده، هدف، دریافت‌کننده، یاری‌گر، فاعل و رقیب) تقلیل داد. تودوروف (Todorof)، شخصیت‌ها را به عنوان اسم، خصوصیات‌شان را به عنوان صفت و اعمال آنان را به عنوان فعل قلمداد

کرد. به نظر وی، شخصیت شکلی تهی است که گزاره‌های مختلف (فعل یا صفت) آن را پر می‌کنند (hamon,1977:115) و در رویکرد معنایی، برای مثال نگرش بارت، به تحلیل اسم، صفت و وضعیت ظاهری شخصیت پرداخته شده است. برخی از پژوهشگران، به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند که شخصیت چیست؟ آیا واقعی است یا جلوه‌ای از واقعیت یا فقط نامی است که در داستان معنا می‌یابد. همچنین بررسی مشخصه‌های متمایز و ویژگی‌های شخصیت‌ها، موضوع تحقیق پژوهشگران دیگری بوده است (ر.ک: پراپ، ۱۳۶۸: ۲۳۱-۲۳۴؛ تودوروف، ۱۳۸۸: ۷۰؛ تولان، ۱۳۸۶: ۱۵۱؛ همان، ۱۳۹۱: ۱۸۳؛ اخوت، ۱۳۹۲: ۱۵۲-۱۴۴). در مجموع می‌توان گفت در روایت‌شناسی، برخی شخصیت را محدود به کنش‌هایشان کرده‌اند: «آن‌ها [فرمالیست‌ها و برخی از ساختارگرایان] می‌گویند نظریه‌ی روایی باید از ماهیت‌های روانشناختی پرهیز کند؛ ابعاد شخصیت تنها می‌تواند یک سری کارکرد باشد. آنان می‌خواهند تنها آنچه را شخصیت‌ها در داستان انجام می‌دهند، تحلیل کنند، نه آنچه را هستند» (چتمن، ۱۳۹۰: ۱۴۴-۱۴۳). در مقابل، نظریه‌پردازانی نیز به جنبه‌های مختلف شخصیت از جمله چهره‌پردازی و ارتباط و کارکرد آن توجه داشته‌اند که در این زمینه، می‌توان به نظریه‌ی شخصیت‌شناسی فیلیپ هامون اشاره کرد که در این پژوهش، از نظریه‌ی ایشان استفاده شده است.

هامون (Hamon) از جمله روایت‌شناسانی است که براساس الگوی نشانه‌معناشناختی، به بررسی شخصیت‌های داستانی پرداخته؛ یعنی علاوه بر کنش‌ها، به هست و ذات شخصیت نیز توجه داشته است. از نظر وی، هر اثری، شخصیت‌ها را برحسب خطوط مشخصه‌ی آنان در برابر هم قرار می‌دهد. می‌توان شخصیت‌ها را بر حسب تعداد خطوط و ویژگی‌هایی که به آنان داده شده است، طبقه‌بندی کرد (hamon,1977:116). وی برای بررسی شخصیت، براساس سه حوزه عمل کرده است: ذات شخصیت (اسم، مشخصات و چهره)، فعل (کارکرد) و اهمیت شخصیت در رتبه‌بندی‌ها. از نظر او سه نوع نشانه وجود دارد: ارجاعی (referentiels)، به طور مستقیم ارجاع‌دهنده (Deictiques) و استعاری (Anaphorique) که براساس این سه نوع نشانه، سه نوع شخصیت را با همین نام‌ها توصیف کرده است (ر.ک: همان). در بررسی چهره، شخصیت را از جنبه‌های مختلف مانند فیزیکی، روانشناختی

و پوششی تحلیل کرده است. ترسیم چهره فیزیکی شخصیت داستانی، در بدو امر، به واسطه ارجاعی است که بر پیکره او صورت می‌گیرد. این پیکر، می‌تواند زیبا، زشت، کج و کوله، انسان و غیرانسانی باشد. چهره‌پردازی که در تشخیص‌بخشی به پرسناژ، همچون ابزار اساسی عمل می‌کند و به صورت منطقی، در نحوه ارزیابی ما از ویژگی‌های شخصیت داستانی تأثیر بسزایی دارد. چهره روانشناختی شخصیت، بر پایه افعال معین شکل می‌گیرد. ارتباط شخصیت داستانی با توانستن، دانستن، خواستن و بایستن، توهمی از پیدایش دنیای درونی شخصیت داستانی را برای خواننده به وجود می‌آورد. براساس گزینش نوع فعل کمکی‌ای که در مرکز توجه قرار دارد، شخصیت داستانی می‌تواند ساده لوح ظاهر شود یا به عکس، واجد دنیای درونی عمیقی باشد. فایده چهره‌پردازی روانشناختی، ایجاد ارتباط عاطفی میان شخصیت داستانی و خواننده است؛ از طریق چهره پوششی (ارجاع به البسه) نیز اطلاعاتی در مورد جایگاه اجتماعی و فرهنگی شخصیت داستانی ارائه می‌شود (ر.ک: ژوو، ۱۳۹۴: ۹۲-۹۸).

بحث

چهره‌شناسی شخصیت در حکایت‌هایی از گلستان

سعدی در گلستان، ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره چهره‌شناسی، نظر تعلیمی خود را نیز مطرح کرده است:

چهره‌شناسی در نگرش فلسفی

درباره رابطه بین جسم و روان، بین فلاسفه دو نگرش وجود دارد: یک نظر این است که نمی‌توان از طریق جسم به خصوصیات اخلاقی افراد پی برد؛ چنان‌که از نظر افلاطون، ارتباط بین روان و تن عرضی است و آن‌ها، حقیقت و جوهری متفاوت و مستقل از یکدیگر دارند (ر.ک: حجّتی، ۱۳۶۹: ۲۰۷).

در مقابل، گروهی از احوال‌ظاهر، به اخلاق باطن استدلال می‌جویند؛ برای نمونه ارسطو، معتقد به تداخل و پیوند جوهری بین نفس و بدن است (ر.ک: همان: ۲۰۷).

سعدی این دو دیدگاه را در حکایت سوم از باب اول آورده و آن‌ها را نقد کرده است. در این حکایت، راوی، از ملک‌زاده‌ای کوچک و حقیر سخن می‌گوید که به سبب ویژگی‌های جسمانی‌اش، پدر به او نگاهی تحقیرآمیز دارد و به دیگر برادران که بلند و خوب‌رو هستند،

نگاهی تحسین‌آمیز. در این بین، دشمنی حمله می‌کند، برادر کوچک وارد میدان کارزار می‌شود که پس از شکست دشمن، پدر وی را ولیعهد خود قرار می‌دهد. برادران دیگر بر اثر حسد، بر آن هستند تا وی را بکشند. پدر می‌فهمد و آنان را مجازات می‌کند (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۵۹-۶۰). نگرش پدر در این حکایت، نشان‌دهنده نگرش فلسفی است که معتقدان به آن، بر این باور هستند که از طریق چهره، می‌توان به شناخت اخلاق و درون افراد پی برد. پدر چون یکی از پسران، حقیر و کوتاه است، نگاهی تحقیرآمیز به او دارد و به دیگر پسران، چون بلند و زیباروی هستند، نگاهش تحسین‌آمیز است. سعدی به انتقاد از این نگرش می‌پردازد و نگرش انتقادی خود را از زبان پسر به پدر این‌گونه بیان می‌کند: «ای پدر!... نه هرچه به قامت مهتر، به قیمت بهتر» (همان).

در حقیقت این سخن پسر، نقد نگرش افرادی است که معتقدند چهره ظاهری، نشان‌دهنده درون افراد است. سعدی، برای اثبات دیدگاه خود، در ادامه، در خط طرح فرعی اول و دوم حکایت، به آزمون این نگرش می‌پردازد و اثبات می‌کند حسن صورت، دلالت بر حسن سیرت ندارد. «افراد، شخصیت [ویژگی و منش فرد که منبع کنش و خلق و خوی اوست] خوب یا بد، قوی یا ضعیف [ویژگی‌های جسمانی] دارند؛ ولی این تمایزها قرینه نیستند؛ زیرا شخصیت قوی، ممکن است خوب باشد یا بد» (کوری، ۱۳۹۵: ۲۰۰). سعدی نیز چنین نگرشی دارد. در خط طرح فرعی اول حکایت، هنگامی که دشمن حمله می‌کند، این پسر کوچک است که وارد میدان جنگ می‌شود: «چون لشکر از هر دو طرف روی درهم آوردند، اول کسی که اسب در میدان جهانید، این پسر بود» (سعدی، ۱۳۸۱: ۶۰). این کنش شخصیت، نشان می‌دهد وی برخلاف تصور اولیه، فردی است شجاع. بدین سبب مورد تحسین پدر قرار می‌گیرد: «ملک سر و چشمش بوسید و در کنار گرفت و هر روز نظر بیش کرد تا ولی‌عهد خویش کرد» (همان). در خط طرح فرعی دوم حکایت، دیگر برادران که بلند و زیباروی بودند، حسد می‌ورزند و برخلاف صورت زیبای‌شان، سیرت زشتی از خود نشان می‌دهند: «برادران حسد بردند و زهر در طعامش کردند» (همان)؛ بدین ترتیب سعدی از طریق این حکایت، نشان می‌دهد نمی‌توان از طریق خصوصیات جسمانی به ویژگی‌های روحی و اخلاقی افراد پی برد.

در حکایت سوم از باب ششم نیز سخن از پیری است که با نذر و نیاز، صاحب فرزندی می‌شود. وقتی فرزند بزرگ می‌گردد، در جمع دوستان آرزو می‌کند ای کاش می‌دانست درختی که آرزوها را برآورده می‌کند، کجاست تا دعا می‌کرد و پدرش می‌مُرد (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۵۱).

در علم فراست یا قیافه‌شناسی، این نظر وجود دارد: «کم افتد که صاحب روی زشت، نیکو اخلاق بود و صاحب روی نیکو، بدخوی بود» (آملی، ۱۳۸: ۲۷۸). در این حکایت، ویژگی جسمانی پسر، صفت مثبت زیبارویی است: «مهمان پیری بودم در دیار بکر که مال فراوان داشت و فرزند خوبروی» (همان)؛ اما کنش‌های گفتاری پسر نشان می‌دهد که او اخلاق درستی ندارد: «چه بودی گر من آن درخت بدانستمی کجاست تا دعا کردمی و پدرم بمردی» (همان). این توصیف از چهره‌پردازی اخلاقی و درونی شخصیت، نشان می‌دهد وی فردی بی‌ادب و افزون‌خواه است. بنابراین باید گفت از نظر سعدی، صاحب روی زیبا می‌تواند حالات روحی مختلف داشته باشد و به طور قطع نمی‌توان از طریق ویژگی‌های چهره و جسم به صفات درونی افراد راه یافت. به نظر می‌رسد علت این نگرش سعدی را باید در اندیشه تعلیمی او جست‌وجو کرد؛ این‌که انسان متأثر از ریاضت نفس و تعلیم و تربیت، می‌تواند درونش را تغییر دهد و به تعالی برسد یا بر اثر انجام رذایل اخلاقی، از انسانیت دور شود؛ بدین سبب، شناخت اخلاق افراد دچار پیچیدگی‌های خاصی می‌شود که دیگر نمی‌توان از طریق ظاهر جسمانی، به باطن آنان پی برد.

چهره‌شناسی در نگرش عارفانه

نگرش دیگر درباره چهره‌شناسی، دیدگاه عرفانی است. در این نگرش، دیدن در پرتو نور خدا، عارف را صاحب قابلیت‌های فراوان‌شناختی و ادراک حسی الهام وقوع امری پیش از وقوع می‌کند. این معرفت، پرده جهل را پاره می‌کند و به صاحب فراست، قوه تمیز می‌بخشد. همچنین نور فراست، موجب روشن‌بینی و باطن‌خوانی می‌شود. برای صوفیان، فراست به معنی توانایی خواندن دل‌هاست و نشانه‌های چهره، طفیلی و تبعی‌اند نه مقصودالذات (ر.ک: نیکویی و بخشی، ۱۳۸۹: ۲۰؛ به نقل از نوپا، ۱۳۷۳: ۲۵۳-۲۵۲). نگرش دیگری را نیز سعدی به درویشان نسبت داده است؛ این‌که درویشان، هرگاه ببینند چهره فرد،

چه چهره پوششی و چه چهره فیزیکی، به صلاح باشد، او را فردی نیکسیرت می دانند؛ چنان که در حکایت اول از باب دوم آورده است: بزرگی از پارسایی درباره عابدی که در موردش به طعنه ها سخن گفته می شد، نظرخواهی می کند. پارسا جواب می دهد: «بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم. هر که را جامه پارسا بینی / پارسا دان و نیکمرد انگار» (سعدی، ۱۳۸۱: ۸۶). از نظر سعدی، این نوع چهره شناسی درویشان، نشان دهنده خلوص نیت و سرشت پاک خود آنان است؛ اما آن را نمی پذیرد و در حکایت های دیگری، نشان داده که این شیوه نگرش، موجب زیان رسیدن به خود درویشان شده و بدین شیوه، عیب آن را ترسیم کرده است. از نظر سعدی، چهره شناسی که بدون توجه به کنش و نتیجه اخلاقی آن باشد، پذیرفتنی نیست؛ برای نمونه در حکایت پنجم از باب دوم، سخن از چند درویش است که راوی می خواهد با آنان سیاحت کند؛ اما آنان مخالفت می کنند. راوی، جویای علت می شود که یکی از آنان می گوید فردی را در گروه خود راه دادند که به سبب دزدی کردن، آنان را گرفتار زندان کرد. آن فرد این گونه توصیف می شود: «در این روزها دزدی به صورت صالحی برآمد و خود را در سلک صحبت ما منتظم کرد. از آن جا که سلامت حال درویشان است، گمان فضولش نبردند و به یاری قبولش کردند» (همان: ۸۷-۸۸). در این حکایت، نشان داده شده است که درویشان چون ظاهر فرد را به صلاح دانستند، درباره حقیقت شخصیت او تحقیق نکردند و وی را پذیرفتند. سعدی با نشان دان نتیجه این نوع چهره شناسی از جانب صوفیان: «بامدادان همه را به قلعه درآوردند و بزدند و به زندان کردند» (همان: ۸۸)، آن را به صورت غیرمستقیم نقد، و ضعف آن را که نگاهی یک سویه به افراد است، برجسته کرده است.

چهره شناسی در نگرش عاشقانه

در نگرش عاشقانه، موضوع چهره پردازی مطرح و چهره زیبا، گواه جمال حق فرض شده است (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۸۰: ۳۱). سعدی نیز از جمله افرادی که به جمال پرستی مشهور است: «می توان سعدی شیرازی را سرآمد نظر بازان جهان نامید و این ادعا به وضوح در دیوان سعدی جلوه گراست» (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۳۷۲). جز این نوع نگرش، از نظر وی، در چهره فیزیکی معشوق، کیفیت خاصی نهفته است که فقط با چشم عاشق، می توان آن

کیفیت را دریافت؛ چنان‌که در حکایت هجدهم از باب پنجم آمده است: یکی از ملوک عرب، حدیث عشق مجنون و لیلی را می‌شنود و مشتاق می‌شود تا لیلی را ببیند. لیلی را پیدا می‌کنند و به نزد او می‌آورند. «ملک در هیأت او تأمل کرد و در نظرش حقیر آمد، به حکم آن که کمترین خدم حرم او، به جمال از وی در پیش بود و به زینت بیش» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۴). در ادامه سعدی از زبان مجنون بیان می‌کند: «از دریچه چشم مجنون بایستی در جمال لیلی نظر کردن تا سر عشق او بر تو تجلی کند» (همان). بدین ترتیب نشان می‌دهد که برای چهره‌شناسی معشوق و پی بردن به ویژگی منحصر به فرد وی، باید درد درونی داشت و از چشم عاشق باید نگریست تا بتوان آن کیفیت خاص را دریافت. از آن‌جا که ملک فقط به سیمای ظاهری لیلی نگریسته بود و درد درونی نداشت، نتوانست آن کیفیت خاص را دریابد و بدین سبب، مورد انتقاد سعدی قرار می‌گیرد.

چهره‌شناسی در نگرش تعلیمی و اخلاقی سعدی

در نگرش تعلیمی و اخلاقی سعدی، علم چهره‌شناسی و فراست، بدین معناست که برای شناخت دنیای درون افراد، باید به کنش‌ها، واکنش‌ها و ارتباط غیرکلامی افراد (زبان بدن) در حالت‌های مختلف توجه شود. در حقیقت علم فراست در اندیشه سعدی، با زبان بدن و ارتباط غیرکلامی پیوند دارد. «پیوستگی حرکات و اشارات در موقعیت‌های متفاوت، جمله‌هایی را می‌سازد که پیام‌های مختلف را منتقل می‌کند. با توجه به ارتباط نزدیک روان آدمی با حرکات و اشارات صادره از وی و نیمه آگاهانه بودن آن، زبان بدن، زبانی صادقانه است» (فرهنگی و فرجی، ۱۳۸۹: ۴۳۴). سعدی نیز چنین باوری دارد و در حکایات گلستان، ارتباط غیرکلامی مکمل ارتباط کلامی‌اند و در جهت تقویت آن‌ها به کار رفته‌اند (ر.ک: محمودی و عبدی، ۱۳۹۵: ۱۴۹). در حکایت سوم از باب اول، راوی در توصیف پسر کوچک می‌گوید: «پسر به فراست و استبصار به جای آورد...» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۹). استفاده از واژه فراست، به معنای این است که سعدی به علم قیافه‌شناسی و فراست اعتقاد دارد؛ اما کاربرد این واژه در حکایت‌های سعدی نشان می‌دهد تفاوتی بین نگرش سعدی و افراد معتقد به علم فراست، دیده می‌شود. پسر کوچک از روی کنش و زبان مخفی بدن پدر «به کراهیت و استحقار در وی نظر همی‌کرد» (همان) می‌فهمد پیش پدر جایگاهی ندارد یا

در حکایت ششم از باب دوم نیز پسر که صاحب فراست خوانده می‌شود، از روی حالات و کنش پدر که به مهمانی سلطان رفته و کمتر از عادت خود خورده بود، پی می‌برد پدر دچار ریا شده است (ر.ک: همان: ۸۹)؛ بنابراین باید گفت از نظر سعدی، علم فراست، نه تشخیص شخصیت افراد از روی ویژگی‌های جسم، بلکه بیشتر به معنای شناخت درون افراد از روی کنش‌ها و زبان بدن آنان است.

گفتنی است از نظر ارزیابی، برخلاف تصور، سعدی تنها برای چهره درونی اشخاص و شناخت آن اهمیت قائل نیست، بلکه به باور او، برای شناخت افراد، هم چهره بیرونی و هم چهره درونی بسیار مهم است و براساس موقعیت‌های مختلف هر یک از آنان ارزشی خاص می‌یابد که در ادامه، این موضوع در حکایت‌های گلستان بیشتر بررسی می‌شود:

چهره‌پردازی شخصیت‌ها در حکایت‌های گلستان

سعدی در حکایت‌های گلستان، برای شخصیت‌پردازی، به ویژگی‌های مختلف شخصیت‌ها مانند چهره فیزیکی، پوششی و روانشناختی آنان اشاره کرده که روابط بین آن‌ها و ارزیابی از هرکدام‌شان، حالت‌های مختلف در حکایت‌های گلستان یافته است:

چهره فیزیکی منفی و چهره روانشناختی مثبت

در برخی از حکایت‌های گلستان از نظر چهره‌پردازی، چهره فیزیکی شخصیت، منفی مانند لاغر، ضعیف، ترش‌رو و در مقابل، چهره روانشناختی وی مثبت است؛ مانند شجاع، دانا و بخشنده. اما پردازش آن‌ها، شکل‌های گوناگون می‌یابد:

الف) گاهی چهره فیزیکی منفی، نادیده گرفته و ارزش به چهره روانشناختی داده می‌شود. این امر در حکایت‌های گلستان، در موقعیت‌ها و صحنه‌هایی اتفاق می‌افتد که قدرت جسمانی، در تقابل با قدرت درونی شخصیت قرار می‌گیرد؛ برای نمونه در این زمینه، دو حکایت از گلستان تحلیل می‌شود:

حکایت سوم از باب اول: در این حکایت، یک خط طرح اصلی و دو خط طرح فرعی وجود دارد: بیان ویژگی‌های شخصیت‌ها در خط طرح اصلی، حمله دشمن در خط طرح فرعی اول و انتخاب ولی عهد و حسادت برادران در خط طرح فرعی دوم. در خط طرح اصلی حکایت، نشان داده شده است که از نظر خصلت‌های فیزیکی، برادری «کوتاه و حقیر»

است و در مقابل، دیگر برادران، «بلند و زیبارو» هستند. راوی، در آغاز اطلاعات عینی‌ای از شخصیت‌ها را برملا و اندیشه‌های این دو شخصیت را پنهان می‌کند، سپس براساس همین اطلاعات عینی، شخصیت‌های حکایت (پادشاه/پدر)، برداشت‌های ذهنی خود را به شخصیت‌ها نسبت می‌دهند. بر مبنای چهره‌پردازی فیزیکی، پادشاه که نظر وی، می‌تواند نگرش خوانندگان حکایت نیز باشد، به برادر کوتاه، نگاهی تفرآمیز است: «باری پدر به کراهیت و استحقار در وی نظر همی‌کرد» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۹). براساس همین تصور، باور بر این است که چهره‌روانشناختی این پسر نیز متناسب با چهره فیزیکی اوست؛ یعنی «نمی‌تواند کاری انجام دهد و نمی‌داند چگونه باید چنین کند». در حقیقت فردی است ترسو، ناتوان و نادان که از عهده انجام هیچ کاری بر نمی‌آید. در مقابل، براساس چهره‌پردازی فیزیکی مثبت از دیگر برادران «بلند و خوبروی»، گمان می‌رود از دیدگاه روانشناختی، آنان افرادی مثبت، شجاع و توانمند هستند که از عهده هرکاری بر می‌آیند.

در خط طرح فرعی اول داستان، دشمنی حمله می‌کند و اولین کسی که به مبارزه با آنان می‌پردازد، پسر کوچک است؛ بنابراین برخلاف تصور اولیه از پسر کوچک که «نمی‌تواند»، «می‌تواند» از عهده مشکلات برآید و شجاع است: «اول کسی که اسب در میدان جهانید، این پسر بود» (همان: ۶۰) و در ضمن توانستن، «می‌داند» که چگونه مشکل را حل کند؛ پس از نظر روانشناختی، برخلاف تصور روانشناختی اولیه که براساس اطلاعات عینی و جسمانی حدس زده شده بود، فردی شجاع، توانمند و داناست. آدم‌ها، موجوداتی غیرقابل پیش‌بینی هستند. کارهایی انجام می‌دهند که دیگران را شگفت‌زده می‌کنند و این امر سبب می‌شود پیش‌بینی‌ها درباره آنان تغییر کند (ر.ک: سیگر، ۱۳۸۸: ۵۱). سعدی نیز با چنین نگرشی این شخصیت را خلق کرده است. برخلاف تصور اولیه از پسر کوچک، در پایان پادشاه - و در پی آن خواننده - ، به شخصیت درونی وی و توانایی‌هایش - شجاعت و دانایی - آشنا می‌شود و بدین سبب، به تحسین وی می‌پردازد.

در خط طرح فرعی دوم، دیگر برادران هستند که آزموده می‌شوند. آنان به ولی عهدی برادر کوتاه، حسد می‌برند و تصمیم می‌گیرند او را بکشند: «زهر در طعامش کردند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۶۰). این کنش، نشان‌دهنده «خواستن» چیزی است که «بایسته و شایسته» نیست؛

بدین ترتیب خواننده، با دنیای درون آنان که اشخاصی حسود هستند، آشنا می‌شود و بدین سبب، ارتباط عاطفی شکل گرفته بین خواننده و شخصیت، بر مبنای حس تنفر و انزجار است.

درباره کارکرد اخلاقی چهره‌پردازی در این حکایت، می‌توان گفت سعدی پیکره فیزیکی را در مقابل پیکره روانشناختی قرار داده و براساس این رویکرد تقابلی، این نتیجه اخلاقی را گرفته است که انسان نباید براساس چهره فیزیکی، در مورد چهره روانشناختی قضاوت و همچنین برای شناخت دیگران و داشتن احساس‌های مختلف درباره‌شان، نباید تنها براساس پیکره فیزیکی عمل کند، بلکه شناخت چهره روانشناختی فرد براساس افعالش نیز در این زمینه بسیار مهم است. سعدی در این حکایت، از طریق شخصیت پادشاه، تصورات و احساس‌های اشتباه را که ممکن است خوانندگان به آن دچار شوند، نشان داده است تا خواننده همچون پادشاه، تصورات و احساسات خود را در پایان اصلاح کند.

در حکایت بیست و چهارم از باب سوم نیز چنین حالتی دیده می‌شود: موضوع این حکایت، درباره صیادی است که ماهی قوی‌ای در دامش می‌افتد؛ اما ماهی دام را با خود می‌برد. ماهی‌گیران صیاد را سرزنش می‌کنند و صیاد در جواب می‌گوید آن ماهی روزی ما نبود و روزی او هنوز مانده بود (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). از نظر چهره‌پردازی، صفت فیزیکی صیاد، «ضعیف بودن و ناتوانی جسمی» است؛ اما از نظر چهره‌پردازی روانشناختی، وی فردی دانا به تصویر کشیده شده است؛ چنان‌که پاسخ وی به دیگر صیادان، این امر را نشان می‌دهد: «گفت ای یاران چه توان کردن؟ مرا آن ماهی روزی نبود و ماهی را همچنان روزی [مانده] بود» (همان). چون این شخصیت از نظر ظاهر ضعیف است، دیگر ماهی‌گیران او را سرزنش کرده و به جنبه درون او توجه نشان نداده‌اند یا می‌توان گفت ضعف جسمانی را حمل بر ضعف درون کرده‌اند؛ در حالی که پاسخ صیاد، نشان می‌دهد وی فردی دانا است و دانش به او، قدرت درونی بخشیده است. بدین ترتیب سعدی با ایجاد تقابل بین قدرت درون و بیرون شخصیت و برتری دادن به قدرت درون، ذهنیت خواننده را در ارزیابی کردن از شخصیت جهت‌دهی کرده است.

ب) در برخی از حکایت‌ها، برخلاف نمونه‌های قبل، شخصیت به سبب داشتن چهره

فیزیکی منفی، با وجود داشتن چهره‌روانشناختی مثبت، به صورت منفی به تصویر کشیده شده است. این امر در حکایت‌های سعدی، زمانی اتفاق می‌افتد که کنش شخصیت، مبتنی بر ارزش باشد. در چنین مواقعی از نظر سعدی، چهره‌جسمانی شخصیت نیز مانند چهره‌روانشناختی‌اش، مثبت باید باشد:

در حکایت دوازدهم از باب سوم، سخن از درویشی است که به پیش صاحب‌نعمتی راهنمایی می‌شود تا وی، نیازش را برطرف کند؛ اما درویش با دیدن ویژگی‌های جسمانی صاحب‌نعمت، عطایش را به لقاییش می‌بخشد (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

از نظر چهره‌پردازی فیزیکی، صاحب‌نعمت چنین توصیف می‌شود: «یکی را دید لب فروهشته و ابرو در هم کشیده» (همان) که این صفت‌های نامناسب جسمانی، احساس انزجار را در شخصیت فقیر و در پی آن در خواننده ایجاد می‌کند. در مقابل چهره‌روانشناختی وی، به صورت فردی بخشنده و کمک‌کننده به دیگران نشان داده شده است: «اگر بر حاجت تو واقف شود، در قضای آن توقف روا ندارد» (همان). در پایان حکایت، شخصیت فقیر، چیزی از او درخواست نمی‌کند و با این دوری‌گزینی، احساس تنفر خود را از وی به سبب ویژگی جسمانی‌اش «عطایش را به لقاییش بخشیدم» نشان می‌دهد. بر این اساس، باید گفت از نظر سعدی، در موقعیت‌هایی که کنشی مبتنی بر ارزش و اخلاق انجام می‌شود؛ مانند بخشش در این حکایت، چهره‌فیزیکی حتی از چهره‌روانشناختی مهم‌تر است. بیت پایانی حکایت، تأییدکننده این برداشت است:

اگر گویی غم دل با کسی گوی

که از رویش به نقد آسوده گردی

(همان)

چهره‌فیزیکی مثبت و چهره‌روانشناختی منفی

در این حالت نیز سعدی، دو پردازش متفاوت از شخصیت‌ها ارائه داده است:

الف) در تعدادی از حکایت‌ها و در موقعیت‌های مختلف مانند در محیط خانواده یا در محیط عمومی (رسمی)، با وجود داشتن چهره‌فیزیکی خوب، چون شخصیت چهره‌روانشناختی منفی دارد، به صورت شخصیت منفی نمایش داده شده است؛ چنان‌که در حکایت هفدهم از باب هفتم دیده می‌شود:

در این حکایت، راوی با شخصی به سفر می‌رود که آن شخص، با فنون جنگ، آشنایی زیادی دارد؛ اما هنگام خطر تسلیم می‌شود و دزدان تمام دارایی آنان را می‌برند. راوی، ابتدا ویژگی‌های جسمانی جوان را برمی‌شمرد: «سپرباز، چرخ‌انداز، سلحشور، بیش‌زور که به ده مرد توانا کمان او را زه کردند و ...» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۶۱).

براساس این توصیفات، باید گفت تنومند و زورمند بودن مهمترین صفت‌های فیزیکی این جوان هستند که ارزیابی از آن‌ها نیز مثبت است. در مقابل کنش‌های او مانند مبارزه نکردن با دو هندو و سپر انداختن، دنیای درون او را نشان می‌دهند؛ این که او «نمی‌تواند» از توانایی‌های خود استفاده کند. این امر، نشان‌دهنده ترسو بودن اوست. بنابراین باید گفت بین چهره‌ظاهری او و صفت درونی‌اش تضاد وجود دارد و سعدی با نمایش شخصیتی منفی از وی، نشان داده است که در کنار چهره‌فیزیکی مثبت، باید در برخی موقعیت‌ها، چهره‌روانشناختی مثبت داشت. از نظر کارکرد اخلاقی، در این حکایت، چهره‌پردازی فیزیکی و روانشناختی، نقش مهمی در ایجاد واقع‌نمایی و خلق شبه‌شخصیت‌های انسانی دارد: «واقع‌نمایی از جمله شگردهایی است که سعدی به منزله یکی از فنون اقناع، از آن در گلستان استفاده کرده است تا بتواند خوانندگان را تحت تأثیر اندیشه‌های خود قرار دهد، بر نگرش‌های‌شان اثر بگذارد، آنان را بانجام کاری یا بازداشتن از عملی وادارد و بدین ترتیب، آنان را به سوی تعالی معنوی رهنمون کند» (ظاهری و صفری، ۱۳۹۷: ۲۲). سعدی از طریق این شبه‌شخصیت‌های انسانی، خواننده را دچار توهم واقعیت کرده و امر مورد تعلیم خود را، یعنی برای انجام کارهای بزرگ، نیاز به افراد کاردیده است، به خواننده انتقال داده است.

ب) البته در فضای عاشقانه و روابط مبتنی بر عشق، سعدی معتقد است که چهره‌فیزیکی مثبت شخصیت، مهمتر از چهره‌روانشناختی منفی اوست؛ چنان‌که مضمون حکایت دوم از باب پنجم، دلالت بر این امر دارد:

موضوع حکایت، درباره‌ی خواجه‌ای که عاشق بنده‌ی خود شده است؛ اما اخلاق او را نمی‌پذیرد. صاحب‌دلی به او می‌گوید هنگام عاشقی، نباید از معشوق توقع خدمت داشت؛ زیرا در چنین مواقعی رابطه‌ی مالک و مملوکی برداشته می‌شود (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۳۳). در این حکایت، چهره‌فیزیکی معشوق زیباست: «خواجه‌ای را بنده‌ای نادرالحسن بود» (همان)؛

اما از نظر روانشناختی، آنچه را نباید، انجام می‌دهد: «دریغ اگر این بنده من با حسن و شمایل‌ی که دارد، زبان دراز و بی‌ادب نبودی» (همان) که می‌توان گفت وی فردی گستاخ و بی‌ادب است. بدین ترتیب سعدی ضمن چهره‌پردازی از شخصیت، تضاد بین صفت‌های درون و بیرون را نشان داده و بر این نکته تأکید کرده است که در فضای عاشقانه، چهره فیزیکی بر دیگر ویژگی‌های شخصیت برتری دارد و می‌توان منفی بودن چهره روانشناختی فرد را به سبب داشتن چهره فیزیکی مناسب نادیده گرفت.

چهره فیزیکی و چهره روانشناختی منفی

در برخی از حکایت‌ها نیز هر دو چهره شخصیت، به صورت منفی؛ اما ارزیابی از شخصیت‌ها، متأثر از نتیجه کنش‌شان، مثبت یا منفی بوده است؛ چنان‌که در حکایت‌های چهارم از باب هفتم دیده می‌شود:

در این حکایت، از معلمی سخن گفته می‌شود که در مکتب‌خانه، دانش‌آموزان را کتک می‌زند و با آنان بدرفتاری می‌کند. والدین، او را از مکتب‌خانه می‌رانند و معلمی مصلح به جای او می‌گمارند. بعد از مدتی دانش‌آموزان، به سبب اعتماد به حلم و بردباری معلم دوم، دست از دانش‌اندوزی می‌شویند و به بازی کردن می‌پردازند. سرانجام والدین، معلم اول را دل‌خوش می‌کنند و به مکتب‌خانه می‌آورند (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۵۶). در این حکایت برخلاف نمونه‌های قبلی، بین صفات بیرونی و درونی معلم اول، هماهنگی وجود دارد. چهره فیزیکی وی، «ترش‌روی» است که موجب رمیدگی افراد از او می‌شود و از نظر دنیای درونی، بایسته و خواسته مثبتی ندارد: «گداطبع و ناپرهیزگار و...». براساس این صفت‌ها، می‌توان گفت وی ترحمی ندارد و حتی از موقعیت خود سوءاستفاده می‌کند. در داستان‌ها، گاهی راوی، علت رخ‌دادن رفتار شخصیت‌ها را توضیح می‌دهد که با این کار، می‌خواهد باعث شود خواننده به بعضی از شخصیت‌ها همدلی داشته باشد یا از برخی دیگر متنفر شود و داستان را آن‌گونه بفهمد که خود خواسته است (ر.ک: پاینده، ۱۳۹۷: ۱۹۴). در این حکایت نیز راوی ابتدا به توصیف رفتار شخصیت معلم اول پرداخته است تا در خواننده به او، احساس تنفر شکل بگیرد و او را فردی منفی ارزیابی کند. در ادامه سعدی، می‌کوشد نشان دهد افراد نباید براساس این دو مؤلفه عمل کنند، بلکه فقط نتیجه کنش مهم است. بدین

ترتیب به دنبال دگرگونی در شناخت افراد و در نهایت، دگرگونی در رفتار آنان است. بعد از بیرون کردن معلم از مدرسه، دانش‌آموزان، «اغلب اوقات به بازیچه فراهم نشستندی و لوح درست ناکرده، در [سر] هم شکستندی» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۵۶). این عملکرد ضعیف معلم دوم که ظاهر و باطنی درست دارد، باعث می‌شود تا خانواده‌ها دوباره به سراغ معلم اول بروند و او را به کار بگمارند. این عمل، نشان می‌دهد آنان به شناختی تازه رسیده‌اند؛ این‌که نه شخص، بلکه نتیجه کنش وی، مهم است و به سبب این شناخت تازه، رفتار خود را تغییر می‌دهند: «معلم اولین را دیدم که دلخوش کرده و به مقام خویش آورده» (همان). بر این اساس می‌توان گفت از نظر سعدی، در برخی مواقع، موقعیت‌ها و نتایج عملی و اخلاقی، مشخص می‌کند کدامیک از چهره‌پردازی‌ها مثبت و کدام منفی است. شاید براساس ظاهر، این گونه قضاوت شود که در همه جا باید چهره فیزیکی و روانشناختی مثبت باشد؛ اما سعدی معتقد است در موقعیت‌هایی حتی اگر هر دو چهره فرد منفی باشد، از آن‌جا که نتیجه عمل وی مثبت است، باید ارزیابی مثبتی از او داشت؛ چنان‌که نتیجه این حکایت، چنین برداشتی را تأیید می‌کند.

در مقابل، در برخی از حکایت‌ها، ارزیابی نهایی نویسنده از چنین شخصیت‌هایی منفی است؛ چنان‌که در **حکایت سی و نهم از باب اول** آمده است: هارون الرشید بعد از فتح مصر، به علت ادعای خدایی داشتن پادشاه مصر، حکومت آن‌جا را به غلامی داد که سیاه بود (ر.ک: همان: ۸۴). در این حکایت، غلام، به عنوان یک شخصیت سیاه معرفی شده است و گفتار او، نشان می‌دهد آن‌چه را باید بدانند، نمی‌داند- ساده لوح و احمق است- «وقتی طایفه حراث مصر شکایت آوردندش که پنبه کاشته بودیم در کنار نیل و باران بی‌وقت آمد و تلف شد. گفت: پشم بایستی کاشت تا تلف نشدی» (همان).

از نظر ارزیابی، وی شخصیتی منفی نشان داده شده؛ چرا که نتیجه عمل وی نیز منفی است. موضوع **حکایت چهلم از همین باب** نیز درباره بنده‌ای سیاه است که پادشاهی، کنیزی را به او می‌بخشد؛ اما پادشاه پشیمان می‌شود و کنیزک را می‌خواهد. حادثه روی داده را به پادشاه می‌گویند. خشم می‌گیرد و می‌خواهد بنده را بکشد؛ اما وزیری او را از این کار باز می‌دارد. از نظر چهره‌پردازی ویژگی‌های جسمانی بنده چنین است: «لب زبرینش از پره

بینی در گذشته بو و زیرین به گریبان فروهشته. هیکلی که صخرالجن از طلعتش بر میدی و عین القطر از بغلش بدمیدی» (سعدی، ۱۳۸۱: ۸۴). چهره جسمانی بنده زشت و همچون هیولا به تصویر کشیده شده است. از نظر چهره روانشناختی نیز وی، فردی شهوت‌پرست که آن‌چه را بایسته است، انجام نمی‌دهد. سعدی در پایان نیز تصویری منفی از وی ارائه می‌دهد؛ زیرا نتیجه کنش وی با فضایل اخلاقی تناسبی ندارد.

همگرایی و واگرایی بین چهره پوششی با چهره روانشناختی

علاوه بر چهره فیزیکی، گاهی سعدی چهره پوششی و روانشناختی شخصیت را توصیف می‌کند. از نظر وی، بین چهره پوششی و چهره روانشناختی گاهی همگرایی و گاهی واگرایی وجود دارد.

همگرایی زمانی است که آموزه‌های عرفانی را مطرح می‌کند؛ چنان‌که در حکایت سی و نهم از باب دوم دیده می‌شود:

در این حکایت، رندان، درویشی را اذیت می‌کنند؛ بدین سبب درویش می‌رنجد و شکایت به پیش پیر می‌برد. پیر در جوابش می‌گوید هر که در این جامه، تحمل بی‌مرادی نکند، مدعی و خرقه بر وی حرام است (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵). نوع پوشش نشان‌دهنده سنت‌ها، باورها، ارزش‌ها و طبقه اجتماعی افراد و هویت بخشی، از کارکردهای اجتماعی آن است (ر.ک: نوری، ۱۳۸۱: ۱۳۲). نوع پوشش درویش در این حکایت، خرقه است که منزلت اجتماعی وی و نوع طبقه‌اش را نشان می‌دهد؛ این‌که او جزو صوفیان است؛ بنابراین وی، باید متناسب با آداب و رسوم این طبقه عمل کند. از نظر چهره روانشناختی، فردی است کم طاقت، زودرنج و شاک. پردازش منفی این نوع شخصیت از طریق چهره روانشناختی، نشان‌دهنده این است که بین چهره پوششی عارف با چهره روانشناختی وی باید همگرایی وجود داشته باشد. البته سعدی، در این حکایت، بیشتر به جنبه روانشناختی شخصیت توجه داشته و معتقد است دنیای درون شخصیت، (بایسته‌ها، خواسته‌ها و دانسته‌ها)، باید مطابق اصول اخلاقی و عرفانی باشند، اگر پوشش چنین نبود، عیبی بر آن نیست؛ چنان‌که در حکایت پانزدهم از باب دوم این مسأله نشان داده شده است: یکی از صالحان در خواب می‌بیند که پادشاهی به بهشت رفته است و پارسایی به جهنم. در این باره پرسش می‌کند که

ندا می‌آید: این پادشاه به سبب ارادت درویشان در بهشت است و پارسا در جهنم. در این حکایت، کلاه تتری (به صورت ضمنی مربوط به پادشاه) نشان‌دهنده منزلت بالای پوشنده و کلاه برکی، دلق و تسبیح (مربوط به پارسا)، نشان‌دهنده صوفی بودن پوشنده آن است. از نظر روانشناختی، پادشاه، فردی است که آن‌چه را باید، انجام می‌دهد: «این پادشاه به ارادت درویشان در بهشت است» (سعدی، ۱۳۸۱: ۹۲)؛ اما پارسا آن‌چه را نباید، انجام می‌دهد: «این پارسا به تقرب پادشاهان در دوزخ» (همان). بنابراین سعدی، از طریق این تقابلی که بین چهره پوششی و چهره روانشناختی شخصیت‌ها ایجاد کرده، به خواننده حکایات خود نشان داده است که نه نوع پوشش، بلکه دنیای درون، باید مورد توجه قرار گیرد. از جمله عواملی که سبب شده است سعدی به چنین نتیجه‌گیری اخلاقی برسد، سوء استفاده افراد از جامه و نوع پوشش بوده است؛ چنان‌که در حکایت پنجم از باب دوم آورده است: شخصیت محوری در این حکایت، فردی است که خود را به ظاهر، درست‌کار نشان می‌دهد؛ بدین ترتیب عدّه‌ای صوفی را فریب می‌دهد و با دزدی کردن، آنان را گرفتار زندان می‌کند (ر.ک: همان: ۸۸). در این حکایت، پوشش این فرد مزور، دلق است که نشان می‌دهد وی باید جزو افراد عارف باشد. از نظر روانشناختی، براساس انجام دادن نابایسته‌ها، باید گفت وی فردی ریاکار و دزد است.

بدین‌گونه سعدی این دو چهره شخصیت را در مقابل هم قرار و نشان می‌دهد که بسیار ساده می‌توان از جامه و نوع پیامی که به دیگران انتقال می‌دهد، سوء استفاده کرد. بر این اساس است که نتیجه می‌گیرد:

در عمل کوش و هر چه خواهی پوش
تاج بر سر نه و علم بر دوش
(همان)

تقابل چهره پوششی با چهره جسمانی

در تقابل بین چهره پوششی با چهره فیزیکی، سعدی بُعد فیزیکی شخصیت را مهم‌تر می‌داند؛ چنان‌که در حکایت نوزدهم از باب سوم آورده است: روای بیان می‌کند هرگز از دور زمانه، ناله سر ندام مگر زمانی که پابره‌نه بودم و توان تهیه پای‌پوش نداشتم. به جامع کوفه درآمدم. یکی را دیدم که پای نداشت. شکر نعمت حق تعالی به جای آوردم و بر بی‌کفشی

صبر کردم (ر.ک: سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

در این حکایت، راوی در توصیف پوشش خود، از نداشتن پای‌پوش سخن می‌گوید که نشان‌دهنده فقر اوست. توصیف فردی که پای ندارد، نشان می‌دهد خود راوی، از نظر چهره‌فیزیکی، سالم است و صبر او بر بی‌کفشی، این پیام را انتقال می‌دهد که نداشتن پوشش آسان‌تر است از نقصان جسمانی. بدین ترتیب، راوی از طریق این چهره‌پردازی، این پیام را انتقال می‌دهد که در تقابل بین این دو چهره، چهره جسمانی مهم‌تر از چهره پوششی است.

تقابل چهره فیزیکی و پوششی مثبت با چهره روانشناختی منفی

در حکایت‌هایی، سعدی این سه چهره شخصیت را همزمان آورده است؛ چنان‌که در حکایت بیست و ششم از باب سوم به این موضوع پرداخته شده است: موضوع این حکایت، درباره شخصی ابله است که جامه‌های گرانبها می‌پوشد و سوار بر مرکب تازی می‌شود. ظاهری خوب دارد؛ اما از راه غیر حلال مال کسب می‌کند. سمین (فربه) صفت جسمانی و «خلعت ثمین در بر و قصب مصری بر سر» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۹)، چهره‌پردازی از پوشش اوست. «نوع پوشش و لباس هر انسان یا هر گروه و قشری از جامعه، دربردارنده پیام‌های غیرکلامی دیداری است که به طور مداوم و پیوسته نقش تبادل پیام را برعهده دارد» (محمودی و عبدی، ۱۳۹۵: ۱۴۵). در این حکایت، نوع توصیف پوشش فرد، نشان می‌دهد وی جزو طبقه فرادست جامعه است. ویژگی روانشناختی او این است که آنچه را باید بداند، نمی‌داند (ساده لوح و ابله) و بایسته او، یعنی کسب مال از راه غیرحلال، نشان می‌دهد که وی، فردی غیرقابل اعتماد است. براساس این حکایت، باید گفت از نظر سعدی «سمین بودن» و داشتن «خلعت و قصب» بد نیست، بلکه انسان باید بایسته‌ها و دانسته‌های درست هم داشته باشد تا ترکیب این سه بعد، به انسان ارزش ببخشند؛ وگرنه با نقص یکی به‌خصوص دنیای درونی و داشتن ویژگی‌های منفی در این زمینه، دو زمینه دیگر نیز آسیب می‌بیند.

در حکایت سی و دوم از باب دوم نیز این موضوع تکرار شده است؛ این‌که پادشاهی برای زاهدی، جایگاهی در شهر می‌سازد. زاهد وارد شهر می‌شود. بعد از مدتی با زیبارویان می‌نشیند و وضعیت جسمانی‌اش به سامان می‌گردد. در این حکایت، شخص زاهد از نظر

چهره پوششی و فیزیکی، چنین توصیف می‌شود: «عابد را دید هیأت نخستین بگردیده و سرخ و سپید [برآمده] و فربه شده و لبس ثمین پوشیده و بر بالش دیبا تکیه داده و غلامی پری پیکر، با مروحه طاووسی بالای سرش ایستاده» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۳-۱۰۲). اما وی آن-چه را بایسته زاهدان است، انجام نمی‌دهد و می‌توان گفت او تعهد و پایبندی خود را از دست داده است. سعدی در پایان حکایت بیان می‌کند به زاهدان نباید چیزی داد تا زاهد بمانند و بدین گونه براساس آموزه‌های تعلیمی خود، نتیجه می‌گیرد بین سه چهره شخصیت باید همگرایی وجود داشته باشد تا شخصیت مطلوب شکل بگیرد.

نتیجه‌گیری

از جمله موضوع‌های محوری در اندیشه سعدی که در قالب حکایت‌های گلستان مطرح شده، موضوع چهره‌شناسی و چهره‌پردازی است. از نظر چهره‌شناسی، در نگرش‌های فلسفی و روانشناختی افرادی مانند ارسطو، بقراط و ابن سینا، می‌توان از طریق ویژگی‌های جسمانی، به خصوصیات درونی افراد پی برد؛ اما سعدی ضمن نقد این نگرش، معتقد است به سبب مسائلی مانند آموزش و تعلیم، شخصیت انسان دچار پیچیدگی‌هایی می‌شود که به صورت کامل نمی‌توان از طریق ویژگی‌های جسمانی به دنیای درون وی پی برد. از جمله نگرش‌های مطرح در رویکرد عرفانی در این زمینه، این است که هر کس ظاهری به صلاح داشت، باید وی را فردی درست‌کار فرض کرد. سعدی معتقد است این نگرش، نیت پاک عارفان و درویشان را نشان می‌دهد؛ اما از آن‌جا که اهل تزویر و ریا به راحتی می‌توانند از این امر سوء استفاده کنند، به انتقاد از این نوع چهره‌پردازی می‌پردازد. در رویکرد عاشقانه، سعدی معتقد است معشوق را باید از چشم عاشق نگریست تا بتوان به آن کیفیت خاص معشوق دست یافت. در نهایت رویکرد تعلیمی‌ای که سعدی ارائه می‌دهد، این است که از طریق کنش، زبان بدن و ارتباطات غیرکلامی تا حدودی می‌توان به درون افراد پی برد و علم فراست در گلستان، به نظر می‌رسد در این معنی به کار رفته است.

در زمینه چهره‌پردازی، سعدی در حکایت‌های مختلف چهره پوششی، فیزیکی و روانشناختی افراد را توصیف و براساس موقعیت‌های مختلف به ارزش‌گذاری هر یک از چهره‌پردازی‌ها پرداخته است. این امر سبب شده تا گاهی چهره فیزیکی شخصیت را مهم بداند و گاهی

تودوروف، تزوتان (۱۳۸۸) بو طبقای نثر؛ پژوهش‌هایی نو درباره حکایت، ترجمه انوشیروان گنجی‌پور، تهران: نشرنی.

تولان، مایکل (۱۳۸۶) روایت‌شناسی: درآمدی زبانشناختی-انتقادی، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.

حجتی، سید محمدباقر (۱۳۶۹) روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

سیگر، لیندا (۱۳۸۸) خلق شخصیت، ترجمه مسعود مدنی، تهران: رهروان پویش.

صاحب‌الزمانی، ناصرالدین (۱۳۷۸) آنسوی چهره‌ها، تهران: زریاب.

فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰) شرح مثنوی شریف، دفتر اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کریمی، یوسف (۱۳۸۹) روانشناسی شخصیت، تهران: نشر ویرایش.

کوری، گریگوری (۱۳۹۵) روایت‌ها و راوی‌ها، ترجمه محمد شهباء، تهران: مینوی خرد.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۴) مکتب حافظ، تبریز: ستوده.

نویا، پل (۱۳۷۳) تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: نشر مرکز.

مقالات

نویا، پل (۱۳۹۱) رویکرد روایت‌شناختی به شخصیت (نگاهی به داستان مردگان اثر جویس)، روایت‌شناسی: راهنمای درک و تحلیل ادبیات داستانی، ترجمه ابوالفضل حری، اراک: حوزه هنری استان اراک.

ظاهری، ابراهیم، صفری، جهانگیر (۱۳۹۷) بررسی روش‌های واقع‌نمایی؛ راهکاری برای انتقال مفاهیم اخلاقی در گلستان، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال دهم، شماره ۳۸، صص ۱-۲۶.

فرهنگی، علی‌اکبر و فرجی، حسین (۱۳۸۹) زبان بدن از نگاه مولانا در مثنوی معنوی، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، سال ۵، شماره ۹، صص ۴۹-۴۶۲.

محمودی، علیرضا و عبدی، غلامرضا (۱۳۹۵) ارتباطات غیرکلامی در گلستان سعدی، زبان و ادب فارسی، سال ۶۹، شماره ۲۳۴، صص ۱۳۳-۱۵۱.

نیکویی، علیرضا، بخشی، اختیار (۱۳۸۹) مفهوم فراست در گفتمان عرفی و عرفانی، ادب پژوهشی، شماره ۱۳، صص ۷-۲۸.

نوری، علی‌رضا (۱۳۸۱) معیارهای اسلامی پوشش زنان و الگوی مصرف آن، اندیشه صادق، شماره ۹-۸، صص ۱۲۲-۱۲۹.

منابع لاتین:

Hamon, Philippe (1977) **pour un statut semiologique du personag**, Paru dans Roland Barthes, Pootique du reci (Paris: Edition du Seuil, pp115-118.

References:

Books

Amoli, Shamsuddin Mohammad Ibn Mahmood (2002) **Nafais al-Fonun fi Araais Aloyon**, Volume 3, edited by Abolhassan Sharaei, Tehran: Islamic Publications. Okhot, Ahmad (2013) **Story Grammar**, Isfahan: Farda Publishing.

Bashiri, Abolghasem and Heidari, Mojtaba (2017) **Personality Psychology: Personality Theories with an Attitude Towards Religious Sources**, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.

Payende, Hossein (2018) **Theories and Literary Criticism: An Interdisciplinary Textbook**, Tehran: Samat.

Propp, Vladimir (1989) **Morphology of fairy tales**, translated by Fereydoun Badrahai, Tehran: Toos.

Todorov, Tzutan (2009) **Poetics of prose; New researches on anecdote**, translated by Anoushirvan Ganjipour, Tehran: Nashrni.

Tolan, Michael (2007) **Narrative Studies: A Linguistic-Critical Introduction**, translated by Fatemeh Alavi and Fatemeh Nemati, Tehran: Samat.

Hojjati, Seyed Mohammad Baqer (1990) **Psychology from the perspective of Ghazali and Islamic scholars**, Tehran: Islamic Culture Publishing Office.

Siger, Linda (2009) **Personality Creation**, translated by Masoud Madani, Tehran: Rahravan Pooyesh.

Sahib al-Zamani, Naser al-Din (1999) **Beyond the Faces**, Tehran: Zaryab.

Forouzanfar, Badi'at al-Zaman (2001) **Sharh Masnavi Sharif**, First Office, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Karimi, Yousef (2010) **Personality Psychology**, Tehran: Editing Publishing.

Cory, Gregory (2016) **Narratives and Narratives**, translated by Mohammad Shahba, Tehran: Minavi Kherad.

Mortazavi, Manouchehr (2005) **Hafez School**, Tabriz: Sotoudeh.

Noya, Paul (1994) **Quranic Interpretation and Mystical Language**, translated by Ismail Saadat, Tehran: Markaz Publishing.

Articles

Noya, Paul (2012) **Narrative Approach to Personality (A Look at the Story of the Dead by Joyce)**, Narratology: A Guide to Understanding and Analyzing Fiction, translated by Abolfazl Hori, Arak: Arak Arts Center.

Zaheri, Ebrahim, Safari, Jahangir (2018) **Investigation of realistic methods; A solution for transferring moral concepts in Golestan**, Journal of Educational Literature, Tenth Year, No. 38, pp. 26-1.

Farhangi, Ali Akbar and Faraji, Hossein (2010) **Body language from Rumi's point of view in Masnavi Manavi**, Journal of Culture and Literature, Volumes 5 and 6, No. 9, pp. 49-462.

Mahmoudi, Alireza and Abdi, Gholamreza (2016) **Non-verbal communication in Golestan Saadi**, Persian language and literature, year 69, number 234, pp. 133-151.

Nikouei, Alireza, Bakhshi, Ekhtiar (2010) **The concept of Frost in mystical and mystical discourse**, Research Literature, No. 13, pp. 7-28.

Nouri, Alireza (2002) **Islamic criteria of women's clothing and its consumption pattern**, Andisheh Sadegh, No. 8-9, pp. 122-129.

Latin References

Hamon, Philippe (1977) **pour un statut semiologique du personag**, Paru dans Roland Barthes, Pootique du reci (Paris: Edition du Seuil, pp115-118.

Anthropology and Characterization of Personality in Sa'adi Golestan Fables

Dr. Ebrahim Zaheri Abdvand¹, Dr. Parasto Karimi²

Abstract

The purpose of this study was to investigate the subject of portraiture and portraiture in Golestan anecdotes using a descriptive-analytic method. On the anthropological point of view, Saadi has put forward and critiqued various philosophical, mystical, romantic and educational views. Saadi believes that one cannot always judge the intrinsic attributes of a person through physical appearance or judge them only on the basis of a masked face, because human personality becomes complicated by education. That is simply not recognizable. For him, anthropology or frost means understanding one's personality through nonverbal actions or communication. In terms of portraiture, in the Golestan anecdotes, the characters have three physical, overlapping, and psychological figures, each of which is valued in a significant way. Extravagant and physical portrayal represent the social and cultural status of the characters and how they are valued, and are portrayed within the characters through psychological portrayal. In terms of function and transmission of the theme, Saadi indirectly reveals the characters' personalities to the reader through actions such as standing, competing, empowering and demanding, and arousing their hatred or admiration by creating emotional connection. The order, in turn, has guided their thinking about the subject.

Keywords: Golestan Saadi, Personality, Anthropology, Personalization

¹.Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. (Responsible author) Zaheri_1388@yahoo.com

².Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran parastou_karimi@yahoo.com.